

اساطیر پایان جهان

دکتر مهدی رضایی

در باورهای اسطوره‌ای، جهان به عنوان یک مخلوق

که ساخته و پرداخته‌ی دست خدایان است آغازی دارد

و انجामी. آغاز جهان، آفرینش آن است که در اساطیر

مختلف به شیوه‌هایی گوناگون شکل می‌گیرد. حوادث

پایانی جهان مرگ این دنیا است، و جهان مانند هر مخلوق

دیگر، پس از چند صبحی حیات، ویران خواهد شد. اما در پس

آن ویرانی شروعی دیگر نهفته است که چرخه‌ی حیات به صورت

ایده‌آل‌تر دوباره به حرکت درخواهد آمد، همانند انسان که روزی به وجود آمده

و روزی می‌میرد و پس از مرگ دوباره زندگی خواهد کرد.

اساطیر پایان جهان یا رستاخیر در بین بسیاری از اقوام و ملت‌ها رایج

است. این اساطیر می‌توانسته است به دو صورت، به وجود آمده باشد. اول

به قیاس با آفرینش و آغاز جهان و دوم که صبغه‌ای فلسفی دارد براساس

وضعیت جامعه‌ی انسانی می‌باشد. در نوع اول چون انسان برای جهان

آغازی قائل است و طی آن جهان به دست خدایان به وجود می‌آید به ناچار

پایانی نیز خواهد داشت.

اساطیر پایان جهان، در بین برخی از ملل همانند هندوها و

یونانی‌ها واقعاً پایانی برای جهان است؛ پایانی که در طی آن همه چیز،



چه نیک و چه بد، از بین می‌رود و بار دیگر که خدا قصد آفرینش جدیدی کند همه چیز را از نو می‌آفریند. اما در باورهای دیگر اقوام مانند زرتشتیان، پایان جهان مرگی عمومی است که انسان‌ها، بعد از آن به جاودانگی می‌رسند. در واقع بنا بر این عقیده، آن حادثه پایان عمر جهان نیست بلکه تحولی عظیم در جهت بهبودی و عدالت‌گستری است.

پایان جهان با حادثه‌ای ماوراءطبیعی صورت نخواهد گرفت بلکه همین عوامل طبیعی مانند باد، باران، زلزله و آتش هستند که در آن زمان رخ می‌دهند و جهان را به ویرانی می‌کشند. این حوادث در هر منطقه‌ی جغرافیایی که اسطوره‌ی پایان جهان دارند، با همان عواملی رخ می‌دهد که برای مردمان آنجا آشناست؛ مثلاً در سرزمین پربارانی مانند هند، باران‌های طولانی است که سرانجام همه را در خود فرو خواهد برد و به عمر جهان خاتمه خواهد داد و یا در اساطیر اسکانندیناوی، زمستانی پیوسته و طولانی در پایان جهان رخ خواهد داد و پرواضح است که در آن منطقه، زمستان و سرمای طولانی مدت، بیشتر ایام سال را دربر می‌گیرد.

رواقیون فرقه‌ای با گرایشات فلسفی و عرفانی بوده‌اند که در یونان کهن می‌زیسته‌اند. بن مایه‌های اصلی عقاید آنان، همان اساطیر یونان کهن می‌باشد با قدری چاشنی نجوم و دیگر علوم جدید آن زمان، آنها درباره‌ی پایان جهان دیدگاهی داشتند مبتنی بر علم هیأت آن روزگار و می‌گفتند که هر گاه سیارات در دوره‌ی ثابتی از زمان به همان جایگاه پیشین خود و طول و عرضی که در آغاز داشتند، برسند؛ یعنی همان حالتی که کیهان در آغاز بدان شکل بنا شده بود، آتش سوزی پدید می‌آید و هر آنچه را که وجود دارد، نابود می‌کند. سپس کیهان درست با همان نظم و ترتیبی که پیش از آن داشته است، بار دیگر از نو برقرار می‌شود؛ ستارگان دوباره در مدارهای خود می‌گردند و هر یک گردش خود را بی‌هیچ تغییری در همان مدت زمان پیشین، انجام می‌دهد. بالبوس به عنوان سخنگوی این مکتب می‌گوید: «فلاسفه‌ی مکتب ما بر این باورند که تمامی جهان در آتش خواهد سوخت و این حادثه در آخرالزمان روی می‌دهد. سپس از این آتش الهی، جهان جدیدی زاده

چه نیک و چه بد، از بین می‌رود و بار دیگر که خدا قصد آفرینش جدیدی کند همه چیز را از نو می‌آفریند. اما در باورهای دیگر اقوام مانند زرتشتیان، پایان جهان مرگی عمومی است که انسان‌ها، بعد از آن به جاودانگی می‌رسند. در واقع بنا بر این عقیده، آن حادثه پایان عمر جهان نیست بلکه تحولی عظیم در جهت بهبودی و عدالت‌گستری است.

پایان جهان با حادثه‌ای ماوراءطبیعی صورت نخواهد گرفت بلکه همین عوامل طبیعی مانند باد، باران، زلزله و آتش هستند که در آن زمان رخ می‌دهند و جهان را به ویرانی می‌کشند. این حوادث در هر منطقه‌ی جغرافیایی که اسطوره‌ی پایان جهان دارند، با همان عواملی رخ می‌دهد که برای مردمان آنجا آشناست؛ مثلاً در سرزمین پربارانی مانند هند، باران‌های طولانی است که سرانجام همه را در خود فرو خواهد برد و به عمر جهان خاتمه خواهد داد و یا در اساطیر اسکانندیناوی، زمستانی پیوسته و طولانی در پایان جهان رخ خواهد داد و پرواضح است که در آن منطقه، زمستان و سرمای طولانی مدت، بیشتر ایام سال را دربر می‌گیرد.

اساطیر یونان: یونانیان عمر حیات انسان را به پنج نسل تقسیم کرده‌اند. آنها معتقدند نسل آخر که ما در آن زندگی می‌کنیم، نسل آهن است. در این دوره، مردمان در پلیدی و زشتی زندگی می‌کنند، طبیعت آنها نیز به سمت



شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نبرد با خدایان برمی خیزد که یادآور ضحاک ایرانی است که توسط فریدون در دماوند به بند کشیده شده است و در پایان جهان آزاد می شود و باعث ویرانی بخشی از آفرینش و برهم زدن نظم جهان می شود. در اساطیر زرتشتی در پایان عمر جهان، هر خدا با ضد خویش به نبرد برمی خیزد که آن را نابود می کند. شبیه این حادثه را می توان در اساطیر اسکانندیناوی سراغ گرفت، با این تفاوت که در عقاید اسکانندیناوی ها همیشه خدایان پیروز نیستند؛ مثلاً فریا به نبرد سورت می رود که چون خوب مسلح نیست از ابر بر خاک می افتد؛ تور با «یورون گاند»، مار غول پیکر جهانی نبرد می کند که زهر مار او را از پای درمی آورد و او دین، خدای بزرگ، طعمه ی گرگ فنریر می شود. در اساطیر هر دولت سخن از زمستان های طولانی است که طی آن عده ی بی شماری از مردمان هلاک می شوند. در این هنگام قهرمانانی به عنوان یاریگر خدایان به کمک خدایان می آیند. در اساطیر ایرانی، «ور» ساخته ی جمشید است و در آن مردمانی گرد آمده اند تا پس از این زمستان های طولانی به روی زمین

می شود و از نوباشکوه و جلال پدیدار می گردد». زمان میان یک آتش سوزی و آتش سوزی بعدی؛ یعنی طول عمر کیهان را حرکت سیارات و ستارگان تعیین می کند آن را سال بزرگ می نامیدند. آتش سوزی زمانی صورت می گیرد که خورشید و ماه و این پنج ستاره^۲ دوره ی خود را تمام کنند و به همان وضعیت سابق، که در آغاز جهان داشته اند، بازگردند. عده ای طول این سال را ۱۰۸۰۰، برخی ۲۴۸۴ و عده ای طول آن را ۶۴۸۰۰۰۰ سال برآورد کرده اند.^۳

اساطیر اسکانندیناوی: اساطیر اسکانندیناوی در بسیاری از داستان ها و بن مایه های خویش، فوق العاده به اساطیر زرتشتی نزدیک است. در اساطیر زرتشتی در پایان جهان، به یک گرگ عظیم الجثه و یک مار غول پیکر برمی خوریم که در دوران اوشیدر و هوشیدر ماه از بین می روند که این دو موجود عجیب در اساطیر اسکانندیناوی نیز نقش ایفا می کنند. در باورهای مردمان اسکانندیناوی یک غول یا ضد خدا به نام «لوکی» وجود دارد که در آغاز جهان توسط خدایان به بند کشیده شده است و در پایان جهان بندها را می درد و به

آیند دوباره جهان را از مردمان پارسازند تا در نبرد نهایی، یاور خدا، اهورامزدا، و دیگر ایزدان باشند. در اساطیر اسکاندیناوی، جنگجویانی زبده در تالاری بزرگ گرد هم آمده که توسط اودین انتخاب شده‌اند تا در این نبرد پایانی، یاریگر او باشند.

اساطیر اسکاندیناوی به خاطر اینکه در قرن دهم میلادی، یعنی هنگامی که مسیحیت در آن منطقه رواج یافته بود، مکتوب و منظوم شده‌اند از تأثیر این دین برکنار نمانده‌اند؛ مثلاً قبل از حوادث پایانی جهان، سخن از وحشتی است که در باورهای مسیحی با آمدن ضد مسیح یا دجال شکل می‌گیرد، خورشید به تیرگی می‌گراید، ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند و آتش تا به آسمان زبانه می‌کشد که نمونه‌های همه‌ی این حوادث را در روایات مسیحی می‌توان یافت.

واقعه‌ی پایان جهان در باور اسکاندیناوی‌ها، «رگناروک» (سرنوشت خدایان) نام دارد. در حوادثی که در پایان جهان رخ خواهد داد، خدایان از بین خواهند رفت و روزگار نهایی این جهان با نشانه‌هایی هولناک آغاز می‌شود؛ زمستانی سخت حادث خواهد شد که «فیم بول وتر» نامیده می‌شود و به معنی «زمستان هیولایی» است. سه زمستان پی در پی که هیچ تابستانی در بین آنها نخواهد بود. کشمکش، سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و حتی درون خانه‌ها، ماه و خورشید در آسمان با هم مسابقه خواهند داد، در حالی که گرگ‌ها، آنها را دنبال می‌کنند تا بخورند. یکی از گرگ‌ها، خورشید را قورت خواهد داد که باعث مصیبت انسان‌ها خواهد شد. گرگی دیگر ماه را می‌گیرد و مانع از حرکت او می‌شود. ستارگان از آسمان بر زمین فرو خواهند افتاد. سراسر زمین و کوه‌ها چنان به لرزه درخواهند آمد که درختان از زمین کنده خواهند شد. بر اثر این لرزش‌ها، زنجیرها از هم می‌درند و گرگ فنریر آزاد می‌شود. مار جهانی، «یورمون گاند» با حالتی هجومی از اعماق دریا بالا می‌آید و امواجی عظیم پدید می‌آورد که کشتی «ناگل فار» را به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کند. این کشتی حامل غولی به نام «هرایم» است که معلوم نیست چه کسی است. لوکی که از بندرها شده است سکان دار آن کشتی است. گرگ فنریر دهان را چنان باز کرده که آرواره‌ی بالایش با آسمان‌ها و آرواره‌ی پایینش بر زمین است.

«همیدال»، یکی از خدایان، در شیپور خود می‌دمد تا خدایان را به شورای جنگ فراخواند. این شیپور و دمیده شدن در آن گویا از عناصری است که از باورهای مسیحی وارد اعتقادات این مردم شده است. زیرا در مکاشفه‌ی یوحنا، زیاد از دمیده شدن در شیپور سخن به میان آمده است. خدایان مسلح می‌شوند، اما دیر شده است. فریا، الهه‌ی عشق، با سورت نبرد می‌کند، اما به خوبی مسلح نیست و از ابر بر زمین می‌افتد. تور، سعی می‌کند یورمون گاند را از بین ببرد، اما مغلوب زهر هیولا می‌شود و جان می‌سپارد. فنریر، اودین را قورت می‌دهد. «ویدار» فرزند اودین، انتقام مرگ پدرش را بازمی‌ستاند؛ او پای خویش را بر آرواره‌ی این گرگ می‌نهد و او را دو شقه می‌کند. «گرم» که یک سگ شکاری هیولا مانند است و «تایر» را که از دیوان

است، یکدیگر را می‌کشند. لوکی و همیدال که از دشمنان قدیمی همدیگرند یکدیگر را می‌کشند. سپس سورت بر سراسر زمین آتش می‌پراکند و همه جا را می‌سوزاند. رگناروک در واقع پایان کار خدایان کهن است اما پایان کار جهان نیست. اگر کسی پرهیزکار بوده باشد، در فضایی شادی بخش خواهد زیست. زندگی آنها می‌تواند در تالار به نام «بریمیر» و یا تالاری زرین دیگری به نام «سیندری» ادامه یابد. در برابر این جهان نیکی و خوشی، محلی ناخوشایند به نام «ناسترون» به معنی «سواحل جسد» قرار دارد که دره‌ایش به سمت شمال باز می‌شود (منفور بودن شمال نیز از عناصر مشترک با اساطیر ایرانی می‌باشد؛

چون در اساطیر ایرانی، شمال جایگاه دیوان است که خود به محل نخستین زندگی ایرانیان مربوط است که شمال آن را یخبندان‌های سیبری فرا گرفته بوده است و در اساطیر اسکاندیناوی نیز شمال منفور است؛ زیرا جایگاه سرمای بیشتر و زمستان طولانی‌تر است). این تالار از مارهای درهم بافته‌ای ساخته شده که زهرشان ساختمان را غرقاب کرده است. کسانی که در این محل مأوا می‌گزینند، سوگندشکنان و قاتلان ددمنش‌اند. اما نوعی تجدید حیات دیگر نیز وجود دارد که در ابیات رؤیای گونه‌ی زیر بیان شده است:

«او شاهد بر آمدن زمینی دوم است
از دل دریا بار دیگر سبز
آبشاران فرو می‌ریزند و عقابان بر
فراز آنها به پرواز درمی‌آیند
و در آب‌های جاری کوهستان،
ماهی شکار می‌کنند.

ایس‌ها (خدایان) بار دیگر در آیداوول^۵ دیدار می‌کنند

و از مار جهانی نیرومند سخن می‌گویند

و به یاد می‌آورند داوری‌های نیرومند را

و رازهای کهن خود، خدایان بزرگ را [باز می‌گویند].

پس از طی این دوره، عصری طلایی فرا خواهد رسید. فرزندان خدایان

کهن میراث خود را باز خواهند یافت و انسان که با تغذیه از ژاله‌ی صبحگاهی از آن آتش‌سوزی فراگیر پایانی، نجات یافته است، نسل جدیدی بر زمین به وجود خواهد آورد.^۶ این حوادث، در اشعاری که برای نمونه از مجموعه‌ی

«شعرا دایی» انتخاب شده است چنین بیان می‌شود:

«خورشید به تیرگی می‌گراید و زمین در دریا غرق می‌شود

و ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند

در اساطیر

زرتشتی در

پایان جهان،

به یک گرگ

عظیم‌الجثه و

یک مار غول‌پیکر

برمی‌خوریم که

در دوران اوشیدر

و هوشیدر ماه از

بین می‌روند که

این دو موجود

عجیب در اساطیر

اسکاندیناوی نیز

نقش ایفا می‌کنند



پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قیامت بزرگ که پایان واقعی عمر عالم است و دیگر قیامتی که جهان انسان‌ها را به خاطر فساد و تباهی اخلاق فرا می‌گیرد. هندوها عمر جهان را به ادواری تقسیم می‌کنند. هر دوره را یک «مهاییوگا» می‌نامند که شامل چندین «یوگا» است. هر یوگا شامل یک دوره از نسل حیات بشری می‌باشد و می‌توان هر یوگا را برابر یکی از ادوار یونانی مانند نسل زرین، سیمین، ... و آهن قرار داد. این دوران‌ها یا یوگاها را براساس وضعیت اخلاقی جامعه‌ی بشری دسته‌بندی کرده‌اند که عصر ما که در اساطیر یونان عصر آهن است از نظر هندوها «کالی یوگا» نام دارد. در پایان این یوگا که پایان یک مهاییوگا نیز می‌باشد، ویشنو، خدای بزرگ در دهمین و آخرین تجلی خود، یعنی به نام «کالکی» ظاهر خواهد شد.^۸ «در این دوره، زندگی اجتماعی و معنوی به نازل‌ترین حد، سقوط می‌کند و موجبات زوال نهایی را فراهم می‌سازد. در این عصر مردمان کوتاه‌بین دارای قدرت هستند و از قدرت خویش، نهایت استفاده را می‌کنند. فرمانروایان رعایای خویش را می‌کشند و مردمان همسایگان

و آتش تا به آسمان زبانه می‌کشد»

آنگاه ملکوتی نو و زمینی نو

بازیبایی شگفت‌انگیز، دوباره متجلی می‌شود

و خانه‌ها سقفی از طلا می‌یابند

و کشتزارهای میوه‌های رسیده می‌دهند

و شادی ابدی بر همه جا سایه می‌گسترده

در آن هنگام فرمانروایی فردی فرا می‌رسد که از اودین نیرومندتر است و

اهریمن نیز نمی‌تواند براو چیره شود:

«که بزرگتر از همه است...

و من جرأت نمی‌کنم نامش را بر زبان آورم

واندک هستند کسانی که می‌توانند وراى زمان

پس از شکست اودین را ببینند»^۷

اساطیر هند: در باورهای هندوها، دو نوع قیامت وجود دارد: یکی

خویش را هیچ چیز معنوی را ارزشی نیست، حتی برهمنان را یارای خاموش کردن آتش هوس‌های مردمان نمی‌باشد و آنان به راه خود می‌روند. مردمان جویای زر و زورند و ارزش‌های واقعی را بهایی نیست... دزدان و غارتگران قوانین فرمانروایی را وضع می‌کنند و خود فرمانروا می‌شوند. سرانجام تمدن و شهروندی نیز از میان می‌رود و مردمان به زندگی حیوانی روی می‌آورند. جز پوست درختان، جامه‌ای نمی‌پوشند. از میوه‌های جنگلی تغذیه می‌کنند و همه چیز در معرض نابودی قرار می‌گیرد. در این مرحله از انحطاط، ویشنو سوار بر اسبی سفید و به هیأت انسان بر زمین نمایان می‌شود. سراسر جهان را سواره و با شمشیری رخشان و آخته درمی‌نوردد و بدی را نابود می‌کند و با نابود کردن جهان، آفرینشی دیگر بار آغاز می‌شود تا در مه‌ایوگای آتی، بار دیگر فضیلت‌ها، ارزش یابند»^۹.

ویشنو در این تجلی از موبدی به نام «ویشنو یاشاس» (Vishnu Yashas) متولد خواهد شد، همان‌گونه که در تجلیات قبلی خویش به صورت برخی از قهرمانان و بودا متولد شده است. مدتی پس از ظهور کالکی، خشم شیوا (خدای مرگ و نابودی) به اوج خواهد رسید و جهان و هر چه در آن است به قعر نابودی فرا خواهند رفت.

البته این‌گونه ویرانی مربوط به قیامت بزرگ است که در پایان هر هزار مه‌ایوگا اتفاق می‌افتد. در آن زمان است که نابودی واقعی جهان رخ می‌دهد. در پایان این عصر بزرگ هزار مه‌ایوگایی شیواست که ویرانگر عالم می‌باشد. هر چند او را تجلی ویشنو به حساب آورده‌اند، اما او از خدایان کهن می‌باشد که متعلق به عصر آریاییان هند است. او بر مجموعه‌ی عالم، شبی را حاکم می‌گرداند که از نظر زمانی، معادل یک روز از عمر جهان است. نخست از پرتو خورشید آغاز می‌کند و برای مدت صد سال چنان آن را شدت می‌بخشد و گرمایی تا بدان اندازه سوزان ایجاد می‌کند که تمامی آب‌های سطح زمین بخار می‌شود. به روایتی دیگر که در مه‌ابهاراتا آمده است، «افق برافروخته و آتشین خواهد شد. هفت یا دوازده خورشید در آسمان پدیدار خواهند شد و دریاها را خشک خواهند کرد. زمین خواهد سوخت و آتش «سام وارتاکا» (Sam Vartaka) همه‌ی عالم را از بین خواهد برد»^{۱۰}. به واسطه‌ی تابش صد ساله‌ی خورشید، هر سه جهان؛ یعنی آسمان و زمین و جهان زیرین، خشک می‌شوند و می‌سوزند. قحطی عالم را پر می‌کند و با پایان یافتن صدمین سال، هیچ موجود زنده‌ای بر جا نمی‌ماند. پس از این گرمای سخت، «شیوا-رودرا» ابرهایی طوفان‌زا و مرگبار می‌فرستد. این ابرها که با رعد و برق هراسناک همراهند، بر فراز زمین به حرکت درمی‌آیند و خورشید را می‌پوشانند و جهان را در تاریکی فرو می‌برند. رگباری از باران‌هایی سیل آسا برای مدت صد سال شب و روز باریدن می‌گیرد تا اینکه همه چیز در اعماق آب‌های به وجود آمده از این سیل ویرانگر، محو می‌شود. به جز این دریای ویرانگر، تنها پروردگار اعظم، ویشنو، است که همچنان حیات دارد. زمانی که همه‌ی عالم و خدایان دیگر نابود شدند، تخمی طلایی و بزرگ پدیدار می‌شود که بذر تمامی اشکال حیات را در خود دارد. پس از آن که هر سه جهان در اعماق

آب فرورفتند، ویشنو بادی خشک می‌فرستد. این باد برای صد سال وزیدن می‌گیرد و ابرهای توفانی را می‌پراکند. بقیه‌ی سال‌هایی که، از این هزار مه‌ایوگا که شب عمر جهان است باقی می‌ماند، ویشنو به خواب می‌رود و جهان نیز همراه با او آرام می‌گیرد»^{۱۱}.

اسطوره‌ی هندی درباره‌ی پایان جهان، هر دو دلیلی را که برای به وجود آمدن اساطیر پایان جهان، ذکر کردیم در خود دارد: اول آنکه «قیامت بزرگ» است و در پایان هزار مه‌ایوگا رخ می‌دهد، در برابر داستان آفرینش پدید آمده است و دیگری که «قیامت کوچک» است و پایان عمر یک مه‌ایوگاست، توجیه و تفسیری فلسفی برای پاسخ به ایرادات و نابسامانی‌های اجتماعی می‌باشد که در طی آن به خاطر وضعیت غیرقابل بهبود اجتماع، خداوند تصمیم به نابودی بشر می‌گیرد. آنچه در این دو نوع قیامت قابل توجه است، برخلاف اساطیر دیگر ملل متمدن مانند ایرانیان و عبریان، پایان جهان در اساطیر هند به قصد نابودی صورت می‌گیرد و زندگی دیگری برای مردمان فعلی در پس آن ویرانی متصور نیست، زیرا در آفرینش بعدی همه چیز از نو شکل می‌گیرد، بدون حضور موجودات قبل؛ در حالی که قیامت در اساطیر ایرانی و دیگر ادیان یک تحول عظیم به قصد اصلاح جهان و جامعه‌ی انسانی است نه نابودی کامل مردمان و جهان.

اساطیر بومیان آمریکا: از بین اقوام بومی ساکن آمریکای جنوبی دو قوم «مایا و آزتک» برای دنیا پایانی قائل‌اند. آزتک‌ها تقویمی دارند که براساس آن در روزهای مشخصی عمر هر یک از ادوار قبلی جهان به پایان رسیده است. هر یک از دنیا‌های قبلی دارای خورشیدی مشخص بوده‌اند که در پایان آن دوره، آن خورشید نیز نابود شده است. به نظر آنان، علت ویرانی‌های پیشین، اختلاف بین دو ایزد مهم این قوم، یعنی «کتسال کوآتل و تسکاتلیپوکا» بوده است. هر کدام از آن دو، اقدام به آفرینشی می‌کند و دیگری آن را ویران می‌سازد. آنها تاریخ حدوث ویرانی‌های قبلی را چنین مشخص کرده‌اند: «ببر-۴»، «باد-۴»، «باران-۴»، «آب-۴» و «دنیای ما، دنیای پنجمین خورشید می‌باشد که روزی به نام «زلزله-۴» ویران خواهد شد»^{۱۲}.

آزتک‌ها در پایان هر دوره‌ی پنجاه و دوساله، انتظار وقوع این حادثه‌ی هولناک را داشته‌اند. در پایان هر دوره‌ی پنجاه و دو ساله، مراسم بیدار ماندن اضطراب‌آلودی برپا می‌کرده و آتشی می‌افروخته‌اند. آنها معتقد بودند که اگر برپایی این آتش جدید با موفقیت همراه نشود، ستارگانی هیولایی به نام «تسی تسی میمه» کنترل جهان را به دست می‌گیرند»^{۱۳}.

مایاها نیز به چهار دوره برای جهان معتقد بودند و فکر می‌کردند سه دوره‌ی قبلی با حادثه‌ای به پایان رسیده‌اند. به نظر آنان در دوران اول، فقط کوتوله‌ها می‌زیستند و فکر می‌کردند این کوتوله‌ها شهرهای بزرگی را که آثار آن برجای مانده است، ساخته‌اند. زمان آنها در تاریکی بود، زیرا هنوز خورشید خلق نشده بود. هنگامی که خورشید تابیدن گرفت، همه‌ی آنها به سنگ تبدیل شدند و دنیای آنان با طغیان آب ویران شد. در دومین دنیا،



ناقص و ناتمام می ماند. با تن پسین^{۱۵} است که تعالیم این دین، کامل می شود و اهداف آفرینش به کمال می رسد، زیرا این جهان که آفریده ی اهورا مزدا است به نگاه مورد تازش اهریمن واقع می شود که همه ی آفرینش خوب او را می آید. این داستان که مربوط به آغاز خلقت می شود، اسطوره ای است توجیهی، توجیه این که چرا در این دنیا بدی و خوبی، نور و ظلمت درهم آمیخته اند و حال که چنین توجیهی برای وضعیت جهان یافتند باید امیدی نیز به بهبودی آن وضعیت داشت. در باورهای زرتشتی راه حلی که برای رهایی دنیا از این اختلاط نامبارک بدی و خوبی یافتند، یکی از پایه های مهم اعتقادی بشر در ادوار بعدی شد. آنها اسطوره ای ساختند که طی آن یک مصلح جهانی به این نظم آمیخته با بی نظمی جهان، پایان می دهد که پس از او جهان جز روی خوبی را نخواهد دید. ابتکار این اسطوره از ضروریات دین زرتشتی بوده است که بنابر عقیده ی عده ای، این عقیده در ادیان یهود و مسیح نیز نفوذ می کند و امروزه این باور آنچنان پذیرفته شده است که تصور این جهان، بدون آن تحولات اصلاحی فرجامین، غیرقابل تصور است. میرچالیاده درباره ی حوادث پایان جهان در دین مسیحیت می گوید: «آتش ویران ساز یک بار در

مجرمان و متخلفان می زیستند که باز طغیان آب آن را ویران کرد. در دنیای سوم تنها مایاها می زیستند که نژاد قبلی این قوم بوده اند و با آب ویران شده است. چهارمین دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، عصری است که همه ی انسان ها در آن زیست می کنند که باز با طغیانی دیگر ویران خواهد شد.^{۱۶} مایاها در پایان هر سال ۳۶۵ روزه، انتظار این ویرانی را می کشیدند. به همین خاطر پایان سال برای آنان، زمانی بسیار خطرناک بود و در هول و اضطراب به سر می بردند. شاید این اضطراب پایان سال مایاها را بتوان با مراسم های آشوب و هرج و مرج بین النهرین باستان قیاس کرد. در بین النهرین باستان نیز مردمان در پایان سال و قبل از عید اکیتو، که در اوایل بهار برپا می شد، به کوچه ها و خیابان ها می ریختند که آن را سمبل آشفستگی و هرج و مرج نخستین کیهانی می دانستند که به عقیده ی آنان خدایان از آن آشفستگی نخستین، جهان را نظم بخشیده اند که به مناسبت این نظم جهانی، عید اکیتو برپا می شد.

اساطیر ایرانی: اعتقاد به آخرت یکی از پایه های اساسی باورهای زرتشتیان و ایرانیان قبل از اسلام است که بدون آن، فلسفه ی اصلی این دین



ضمن بر خورد و تماس با ایرانیان، اندیشه و باور به رستاخیز و معاد را از ایرانیان گرفته و در مسائل عقیدتی خویش وارد کردند.^{۱۸} زیرا سابقه‌ی این باور در بین زرتشتیان قدیمی تر است و در گاهان که از سروده‌های خود زرتشت است و از نظر زمانی بر تورات مقدم می‌باشند نقل شده است:

گاهان، هات ۳۲. بند ۸:

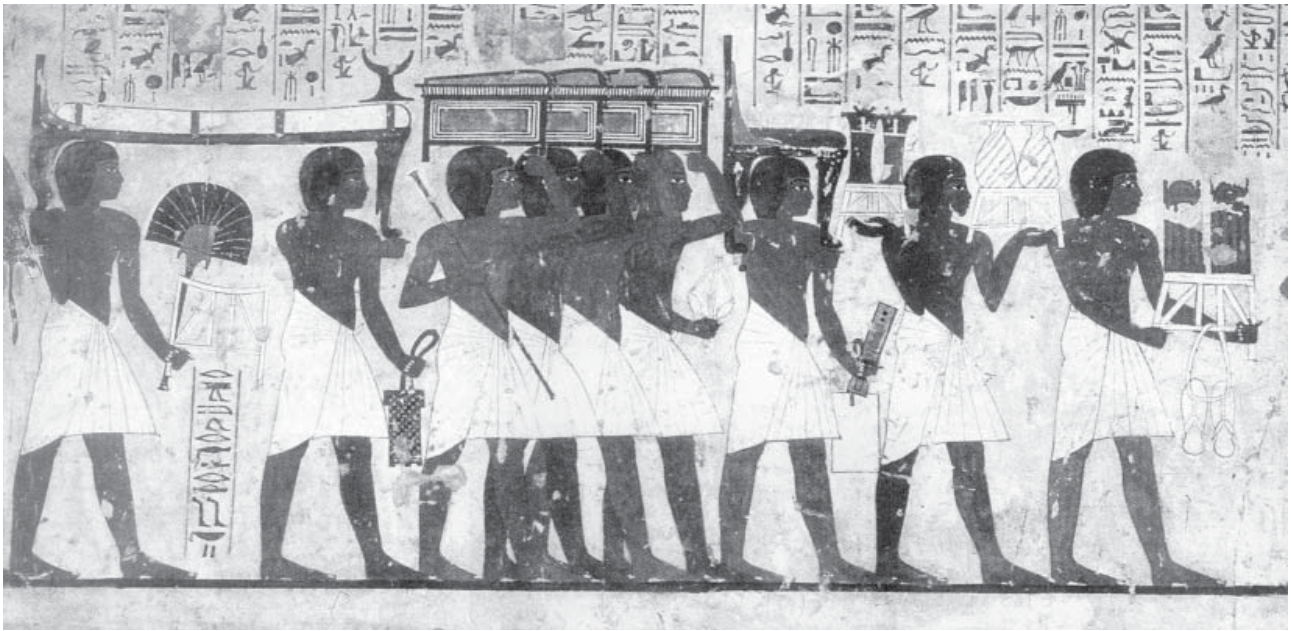
«ما [خواستاریم که] از آن تو و در شمار اهوراییان باشیم که هستی را نو می‌کنند»

و در همین هات، بند ۷ آمده است:

«به راستی آنان که از آن تو تواند، از آزمون آهن پیروز برمی‌آیند».^{۱۹}

همان طور که ذکر شد اعتقاد به آخرت در دین زرتشتی پاسخی توجیهی به وضعیت نابسامان فعلی جهان است که به خاطر تازش اهریمن به جهان مزدا آفریده، به وجود آمده است. در این دین یک دوره‌ی دوازده هزار ساله برای عمر جهان قائل اند که شامل چهار مرحله‌ی سه هزار ساله می‌باشد. در سه هزار سال اول، تمام آفریدگان به مینویی بودند و شکل مادی نگرفته بودند. سه هزار سال دوم آنها صورت مادی نگرفته بودند. سه هزار سال دوم

کتب عهد جدید در دومین نامه‌ی پطرس ذکر شده است، اما آن آتش عامل عمده و مهم است در غیب‌گویی‌هایی که نزد قدامت از طرف کاهنه‌ها همچون هاتف غیبی به عمل آمده و نیز در حکمت رواقیون و در ادبیات مسیحی متأخر و احتمالاً اصلی ایرانی دارد».^{۱۶} جان هینلز نیز بر همین عقیده است که اصل باور به معاد از ایران است که در دیگر ملل رایج شده است او می‌گوید: «معاد، یعنی تعلیمات مربوط به آخرین امور جهان، رکن اساسی و شناخته شده‌ای در تعلیمات دین زرتشتی است. بسیاری بر این اندیشه‌اند که این تعلیمات، منبع است که، هم بر عقاید شرقی و هم بر عقاید غربی تأثیر گذاشته است. آیین‌های هندی و بودایی در شرق و آیین یهودی و مسیحی در غرب».^{۱۷} علت این نظرات نیز این می‌باشد که در کتب اولیه عهد عتیق، سخنی از پایان جهان به میان نیامده است و بعد از برخورد ایرانیان و یهودیان پس از فتح بابل است که چنین روایات و پیشگویی‌های درباره‌ی پایان جهان در کتب یهودیان به چشم می‌خورد. «برخی چنین عنوان می‌کنند که زرتشتی‌ها در ادوار بعدی ضمن برخورد با یهودیان در بابل باور به معاد و رستاخیز مردگان را اقتباس و در نوشته‌های دینی خویش وارد کرده‌اند... اما در واقع این یهودیان بودند که



خواهد کرد. شر به صورت زمستان هراس انگیزی با جادوگری دیوی به نام ملکوس، ظاهر می‌گردد. برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشر را از میان خواهد برد. با این وجود پیش از رسیدن دومین منجی، خیر دوباره پیروز خواهد شد، زیرا مردمان از «ور»ی که جمشید ساخته است بیرون خواهند آمد و زمین دوباره از آنان پر خواهد شد.

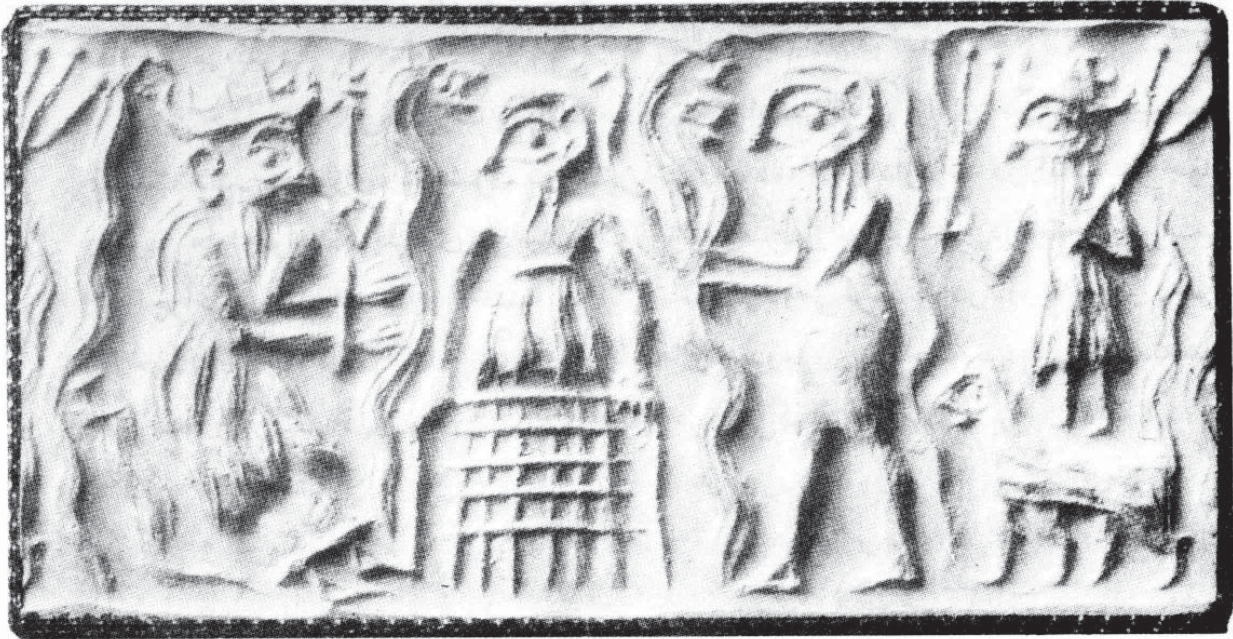
اوشیدر ماه، دومین منجی، مانند اوشیدر از دختر باکره‌ی پانزده ساله‌ای، زاده می‌شود که از نطفه‌ی زرتشت باردار شده است. در زمان سی سالگی او، خورشید بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد و آفریدگان، شش سال در کامیابی خواهند بود. زمین به سوی وضع بهشتی بیشتر نزدیک می‌شود. آدمی در این دوره از گوشتخواری برمی‌گردد و گیاهخوار می‌شود. آنها چون از گوشتخواری باز ایستد، جز گیاه و شیر نخواهند خورد. پس از شیر خوردن باز خواهند ایستاد و از گیاه خواری نیز دوری خواهند کرد و جز آب نخواهند خورد و ده سال پیش از رسیدن سوشیانس از آب خوردن نیز پرهیز می‌کنند و بدون خوراک به سر می‌برند و با این همه نمی‌میرند. در پایان این دوره، شر دوباره به صورت ضحاک، اظهار وجود خواهد کرد. وی از زندان فرار می‌کند و با تاخت و تاز در جهان، به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یک سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید و به عناصر خوب، یعنی آتش و آب و گیاه آزار خواهد رساند؛ اما گرشاسب، یکی از قهرمانان باستان، برانگیخته خواهد شد و جهان را از این موجود شریر، رهایی خواهد بخشید.

سوشیانس نیز همانند دومین منجی پیشین، از نطفه‌ی زرتشت و دختر باکره‌ی پانزده ساله‌ای متولد می‌شود. با آمدن او پیروزی نهایی خیر فرا خواهد رسید. آدمی تنها غذای معنوی خواهد خورد. سوشیانس مردان را در همان جایی که در گذشته‌اند، بر خواهد انگیخت. آن گاه همه‌ی مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت. در زمان ظهور او، خورشید سی روز در آسمان

آنها صورت مادی گرفتند. سه هزار سال سوم که دوران ماست عصر آمیختگی مظاهر اهریمنی و مزدایی است و در آغاز هر هزاره از سه هزاره‌ی آخر، یکی از منجیان زرتشتی ظهور می‌کنند و با پایان این دوازده هزار سال عمر اهریمن و بدی به پایان می‌رسد و تمام انسان‌ها در یک جهان آرمانی زندگی خواهند کرد.

در مورد حوادث اواخر جهان گفته‌اند که دیوان خشم تبار ژولیده مو به ایران می‌تازند که حاصل آن، نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی، پریشان می‌شود و بزرگداشت راستی و عشق و دین بهی گاهش می‌یابد. آشفته‌گی کیهانی نیز به وجود می‌آید: خورشید و ماه نور خدا را به کمال نمی‌افشانند. تاریکی و تیرگی، زمین لرزه، خشکسالی و قحطی در زمین به وجود می‌آید. در زمین جنگ‌ها در می‌گیرد. این حمله‌ی شر، قرینه‌ی یورش او در آغاز تاریخ جهان است. سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می‌شود که نشانه‌ی تولد شاهزاده‌ی پارس است که بر لشکر شر پیروز می‌شود و سرزمین‌های ایرانی و تحت دین بهی را، پیش از تولد نخستین منجی باز می‌آراید. اولین منجی، اوشیدر است که از دوشیزه‌ای باکره زاده می‌شود. او از نطفه‌ی زرتشت که در دریاچه‌ی «کیانسه» نگهداری می‌شود، حامله می‌گردد.

وقتی این منجی به سی سالگی می‌رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان در هنگام ظهر می‌ایستد. در همان جایی که پیش از حمله‌ی اهریمن قرار داشت، با آمدن او وضعی همانند وضع بهشت به جهان بازمی‌گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به دور از آفریدگان بد، زندگی می‌کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن، یعنی نوع گرگ نابود می‌شود. به این صورت که همه‌ی انواع گرگ‌ها به صورت یک گرگ بزرگ درمی‌آیند و توسط مردم از بین می‌روند. با این حال بدی هنوز هست و بار دیگر اظهار وجود



آنان که گوشت نخورده باشند به شکل جوان پانزده ساله، که سن آرمانی زرتشتیان است، ظاهر خواهند شد. مردانی که در این جهان ازدواج نکرده باشند سپندارمذ (ایزدبانوی زمین) به آنها زن می‌دهد و بانوانی که در این دنیا همسری اختیار نکرده باشند اهورا مزدا به آنها شوهر می‌دهد ولی اینان هر دو دسته از داشتن فرزند، تا ابد بی‌بهره خواهند ماند.^{۳۲}

میتراپرستان معتقد بودند هنگامی که جهان به پایان رسد، جسم نیز در سعادت ابدی سهیم است؛ همان‌گونه که روح از آن بهره می‌برد. به عقیده‌ی آنان پس از آنکه زمان، دور خود را طی کرد، مهر، همه‌ی مردگان را برمی‌انگیزد؛ نیکان را بی‌مرگ و جاودان می‌کند اما بدکاران به همراه اهریمن در آتش نابود می‌شوند. پس فرق عمده‌ی این مذهب با دین زرتشتی در این است که در عقاید این دین گنهکاران و بدان، نه تنها در آتش و عذاب جاودان نمی‌مانند بلکه نابود می‌شوند و با اهریمن در نیستی و فنا می‌افتند. به عقیده‌ی آنان، جاودانگی به عنوان بزرگ‌ترین پاداش فقط از آن نیکان است و بس.

در مذهب التقاطی مانی^{۳۳} به رستاخیز اهمیت زیادی داده شده است. به نظر مانویان، جریان پیوسته‌ی آزادسازی نور، همچنان تا پایان جهان ادامه دارد. انوار آزاد شده از راه «ستون روشنی» یا «راه شیری» به ماه می‌روند و از ماه به خورشید می‌رسند. آنها بدر ماه را پر از پاره‌های روشن نورهای آزاد شده می‌دانستند که از اول تا پانزدهم هر ماه، ادامه می‌یابد و در نیمه‌ی دوم از ماه به خورشید می‌رود و کم‌کم ماه باریک می‌شود زیرا انوار روشن از آن تخلیه می‌شوند. آن انوار پس از خورشید به «بهشت نو» یا «بهشت موقتی» می‌روند و تا رستاخیز، در آنجا می‌مانند. این کار تا هنگامی ادامه می‌یابد که آخرین بازمانده‌های ذرات نور آزاد شوند.^{۳۴}

مانویان معتقدند که در روز رستاخیز، عیسیای نورانی، چون داوری دادگر

می‌ایستد و علتش آن می‌باشد که اهریمن آن را نگه می‌دارد تا زمان نابودی خویش را به تعویق اندازد. آن گاه همه‌ی مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت. آن گاه همه‌ی مردمان، مورد داوری قرار می‌گیرند و پس از آن به مدت سه روز، نیکان به بهشت و بدان به دوزخ می‌روند که به اندازه‌ی نه هزار سال عذاب می‌کشند یا خوشی می‌کنند. پس از آن، همه باید از رودی از فلز گداخته عبور کنند تا پالوده و لایق زندگی جاودانی شوند و در پاکی با هم برابر شوند. در آخر، سوشیانس در نقش موبد، گاوی در قربانی می‌کند و از پیه آن و «هوم سفید»^{۳۵}، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد کرد. در نبرد نهایی هریک از موجودات اهورایی بر دیو همتای خویش پیروز می‌شود تا سرانجام اهریمن و آزباز می‌مانند که از همان سوراخی که در آغاز آفرینش پدید آورده و به جهان تاخته بودند، بیرون می‌روند و به دوزخ خواهند گریخت. سپس آن رود فلز گداخته در آن سوراخ ریخته خواهد شد و آن را مسدود خواهد کرد.

برانگیختن مردمان در زمان سوشیانس بدین صورت خواهد بود که در بند هش آمده است: «استخوان از مینوی زمین، خون از آب، موی از گیاه و جان از آتش بازخواسته می‌شود. همچنان که در آغاز آفرینش آنها را پذیرفته بودند. نخست استخوان‌های کیومرث برانگیخته می‌شود و بعد استخوان‌های مشی و مشیانه و بعد استخوان‌های دیگر مردمان. در مدت پنجاه و هفت سال دوران سوشیانس، همه‌ی مردگان برانگیخته خواهند شد. از نوری که با خورشید است نیمی برای کیومرث و نیمی برای مردمان دیگر بسنده خواهد شد. بعد از آن مردمان یکدیگر را می‌شناسند: روان، روان را و تن، تن را می‌شناسد که این پدر من و این برادر من و این همسر من است و اینان خویشان نزدیک من هستند»^{۳۶}.

شکل ظاهری و سن و سال مردمان در آن جهان جاودانه‌ی آخرت، متفاوت است: آنانی که در این دنیا گوشت خورده باشند به سن چهل و

ز - معاد در اساطیر دیگر: اعتقاد به پایان جهان با این که در باورها و اساطیر ملت هایی مانند چین و مصر و مردمان اروپا نیامده است ولی بسیاری از اقوام جنوب شرقی آسیا و ساکنان اقیانوس آرام چنین باورهایی دارند. بنا به معتقدات گیاهای گیاهی نو، خالق، پس از خلق عالم به منتهی علیه جهان و به افق رفت و در آنجا عزلت اختیار کرد و خوابید. هر بار که در خواب پهلوی به پهلوی می شود و می غلطد زمین می لرزد، اما روزی از بستر بر خواهد خاست و آسمان را ویران خواهد کرد که در نتیجه ای این ویرانی، آسمان بر روی زمین فرو خواهد افتاد و به حیات همه ی موجودات پایان خواهد داد.^{۲۷}

نگریتوهای مالاکا بر این باورند که چون مردمان از احکام «کاوهای» خدای خالق، پیروی نمی کنند از این رو از روزی به کار جهان پایان خواهد داد. از این رو، آنها در هنگام طوفان و کولاک می کوشند تا با تقدیم نذورات و پیشکشی های خونین (قربانی) به خدایشان به عنوان گناهان، از وقوع فاجعه پیشگیری کنند. فاجعه عالمگیر خواهد بود و هیچ فرقی بین گناهکار و بی گناه نخواهد بود و همگان را بی هیچ تمایزی نابود خواهد کرد و به نظر آنان پس از این ویرانی، آفرینشی جدید صورت نخواهد گرفت.^{۲۸}



در یکی از جزایر کارولین نیز این اعتقاد در بین ساکنان رایج است که خالق روزی نوع نشر را به خاطر معصیت هایی که کرده از بین خواهد برد؛ اما خدایان به زندگی و هستی خویش ادامه خواهند داد و باقی خواهند ماند و این متضمن امکان خلقت جدیدی است. به نظر آنان پسر «خالق بزرگ جهان» مسئول وقوع این فاجعه است که این جزیره را در طوفانی غرق خواهد کرد.^{۲۹} میرچا الیاده داستانی زیبا از مردمی که از خوف قیامت به انفعال آمده اند را ذکر می کند:

«گوآوانی ها» (Dumvni) با علم به این که زمین با آتش و آب ویران خواهد گشت به جست و جوی سرزمینی پاک و مطهر و نوعی بهشت زمینی واقع در آن سوی اقیانوس می روند. این سفرهای طولانی به رهبری شمن های این قوم صورت می گیرد که در سده ی نوزده آغاز می شود و تا سال ۱۹۱۲ ادامه می یابد. برخی از این قبایل معتقد بودند که در پس این نوشدگی جهان، مردگان باز خواهند گشت و دوباره زندگی خواهند کرد. اما قبایل دیگر، آن حادثه ی واپسین را پایان قطعی و نهایی جهان می دانستند. به عقیده ی آنان نه تنها گوآوانی ها، بلکه طبیعت پیر نیز از این زندگی به ستوه آمده

ظهور می کند. دو فرشته که یکی حامل زمین و دیگری حامل آسمان است بار خود را می افکنند و تشویق و هرج و مرجی در ارکان عالم پدید می آید که ۱۴۶۸ سال دوام می یابد. برخی این تشویش و اضطراب را آتش سوزی عظیمی دانسته اند که همه ی ارکان گیتی را به کام خویش می کشد. تمام ذرات نور که استخراج آن از ماده ممکن باشد، بیرون کشیده می شوند و اجزای نوری که قابل نجات هستند به شکل یک تندیس به آسمان می روند و دیوان و گناهکاران، جاداجدا در یک کومه یا گلوله گرد آمده در ته یک خندق ژرف مدفون می شوند. سپس سدی محکم میان دو عالم نور و ظلمت کشیده می شود و عالم نور برای همیشه در آرامش و صلح خواهد ماند.^{۳۰} هم ماهه (Humaḥma)، روح تاریکی ها، که همان اهریمن است در ظلمت خواهد افتاد و نور و ظلمت که دو اصل ازلی اند به حال و وضع آغازین خود یعنی انفکاک مطلق برمی گردند و جدایی هر دو برای همیشه قطعی خواهد شد. «بهشت جدید» به «بهشت اصلی» می پیوندد و انوار نجات یافته به دیدار «پدر بزرگی» یعنی زروان نائل می شوند.^{۳۱}



است. جادوگران شفا بخش بارها در خواب صدای استغاثه زمین را می شنیدند که می گفت: «من بیش از اندازه، جنازه بلعیده ام؛ پر خورده ام؛ آنقدر که به حد اشباع رسیده ام تا از تاب و توان افتاده ام. ای پدر (خدا) کاری کن که این حال پایان یابد. آب به نوبه ی خود با تضرع و الحاح از خالق می خواهد که به او راحتی عطا فرماید و هر اضطراب و تشنجی را از او دور کند و به همین صورت آن جادوگران استغاثه و فریاد همه ی اجزای طبیعت را می شنیدند که خواهان مرگ بودند».^{۳۰}

در بین یکی از قبایل آفریقایی این باور وجود دارد که آفریننده، زمین را با ماری که در زیر آن قرار دارد، نگه داشته است و چهار میمون را مسئول تهیه ی غذای او کرده است. به نظر آنان هنگامی که این میمون ها در تهیه غذا برای این مار کوتاهی کند او دم خود را می خورد و بدین ترتیب توان نگهداری زمین را از دست خواهد داد. زمین که نسبت به آغاز آفرینش بسی سنگین تر شده است در اعماق دریا فرو خواهد رفت و عمر جهان به پایان خواهد رسید.^{۳۱}

همان گونه که دیده شد اعتقاد به پایان جهان ناشی از دوران پیشرفت اندیشه ی بشری و رشد فلسفه ی اجتماعی می باشد. انسان اندیشمند چون نظم و قانون جاری بر جامعه ی بشری را مطلوب خود نمی داند، ابا دارد که آن را به پروردگار خویش نسبت دهد. به همین خاطر یا چون زرتشتیان این بی نظمی و قوانین سست حاکم بر جامعه ی بشری را حاصل تازش اهریمن به طبیعت مزدا آفریده می داند که با حمله ی او همه ی عناصر بدی که زاده ی اهریمن و دیوان اند آنچنان با پدیده های خوب آمیخته می شوند که جدا کردن آنها تنها در پایان جهان و با همراهی و همکاری انسان ها و خدایان ممکن است. و یا چون هندیان و یونانیان این بی نظمی و نزول فضایل اخلاقی مردمان را نتیجه دوری آنها از فرامین انسان ساز خدایان می دانند که چون جامعه به سر حد زوال اخلاقی خود برسد، خداوند دست به کار می شود و یا چون زئوس، خدای یونانیان باستان، از هرگونه اصلاحی در جامعه ی بشری ناامید شده و خود دست به کار شده و عمر جهان را به پایان می رساند. البته اساطیر معدودی همانند باورهای قوم آرتک و مایا وجود دارند که علت ویرانی جهان را عناصری مافوق طبیعی، مانند اختلاف خدایان با هم می دانند. و یا همانند قبایل گوآوانی علت عمده ی فروپاشی جهان را فرسودگی و عمر زیاد جهان دانسته اند. اما آنچه بیشتر اهمیت دارد همان مسئله ی اجتماعی و نزول فضائل بشری انسان است که باعث زوال دنیا و یا اصلاح آن می شود.

پی نوشت ها:

۱. هملتون، ادیت (۱۳۷۶). سیری در اساطیر یونان و روم. ترجمه ی عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات اساطیر. ص ۹۱.
۲. منظور از پنج ستاره، زمین، عطارد، زهره، زحل و مشتری می باشد.
۳. اولانسی، دیوید (۱۳۸۰). پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه ی مریم امینی. تهران: نشر چشمه. ص ۱۱۵.
۴. «ناگل فار» به معنی «ناخن - کشی» است و اعتقاد بر این بود از ناخن های گرفته شده ی مردگان ساخته می شود.
۵. «آیداوول» به معنی «دشت همیشه سبز» است یعنی جایی که «ادوین»، «ویلی» و «و» پس از ساخت نخستین جهان در آنجا گرد هم نشسته اند.
۶. پیچ، ری (۱۳۷۷). اسطوره های اسکاندیناوی. ترجمه ی عباس مخیر. تهران: نشر مرکز. تلخیص از صفحات ۸۴ تا ۸۹.
۷. هملتون، ادیت. پیشین؛ ص ۴۳۳.
۸. تجلی های دیگر ویشنو به صورت برهما، مانو، بودا و... بوده است.
۹. ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳). اساطیر هند. ترجمه ی باجلان

۱۸. رضی، هاشم. «پایان جهان، معاد و رستاخیز، ظهور سوشیانت» ماهنامه‌ی فروهر، شماره‌ی ۷ و ۸. سال ۲۳.

۱۹. منظور از آزمون آهن، حادثه‌ای در فرشکرد است. در دوران سوشیانس پس از آن که همه‌ی مردگان برانگیخته شدند، باید از رودی از فلز مذاب بگذرند. سختی گذر از آن برای نیکان همانند عبور از جوی شیررم است ولی بدکاران در این آزمون به اندازه‌ی نه هزار سال عذاب می‌بینند.

۲۰. هوم سفید یا گوکرنه (Ἰσοκρόνης) (درختی است در میان دریای کیهانی، یعنی وروکشه) (Vourukasha) که از ترکیب آن با پیه گاوی که سوشیانس آن را قربانی می‌کند، اکسیر جاودانگی فراهم می‌شود. درخت دیگری نیز در کنار هوم سفید در این دریای کیهانی می‌باشد که «دربردارنده‌ی همه‌ی تخم‌ها» می‌باشد و تمام درختان از آن به وجود آمده‌اند.

۲۱. کریستین سن، آرتور (۱۳۶۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد اول. ترجمه‌ی احمد تفضلی و ژاله‌ی آموزگار. تهران: نشر نو. ص ۲۶.

۲۲. باقری، مهدی (۱۳۷۶). دین‌های ایرانی پیش از اسلام. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ص ۶۲.

۲۳. مانی، پسر پاتک از نجیب‌زادگان ایرانی و اصلاً همدانی بود. پدرش پاتک در بابل اقامت گزید و پسری از او به دنیا آمد و به نیت آن که برای او ماندگار شود، او را مانی نامید. تحصیلات مانی در جوانی در بابل بود. این شهر بزرگترین و متمدن‌ترین شهر دنیای قدیم در خاورمیانه بود و نزدیک فرات، حوالی کربلای امروز قرار داشت، مرکز علم و معرفت به شمار می‌رفت. مانی در آن شهر با ادیان مختلف و فلسفه‌های آنان آشنا شد. او و پدرش در آغاز به دین مندائیان یا مغتسله بودند که از فرقه‌های معروف گنوسی به شمار می‌رفت. مانی در سال ۲۲۸ میلادی آن مذهب را ترک گفت و خود را مأمور هدایت بشر و رسول روشنایی خواند. پس از مسافرتی به هند در سال ۲۴۳ میلادی به تیسفون بازگشت و هنگام تاجگذاری شاپور ساسانی به بارگاه او راه یافت و ضمن تقدیم کتاب خویش، یعنی شاپورگان، او را به دین خود فراخواند و تحت حمایت او درآمد. عاقبت بر اثر سخن چینی کرتیر، موبد موبدان زرتشتی، مورد خشم بهرام اول ساسانی قرار گرفت و در روز دوشنبه، بیست و ششم فوریه سال ۲۷۷ میلادی به فرمان آن پادشاه کشته شد و پوست او را کردند و پراز گاه کرده بر دروازه‌ی جندی شاپور آویختند. (محمد جواد مشکور، «مانیودین او» هخت، دوره سی و یکم. سال ۱۳۵۹. (شماره‌ی ۲)

۲۴. اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). اسطوره، بیان نمادین. تهران: انتشارات سروش. ص ۲۰۹.

۲۵. مشکور، محمدجواد (۱۳۵۹). «مانی و دین او» هخت، دوره سی و یکم، شماره ۲ و ۳، سال ۱۳۵۹. صص ۲۶-۲۱.

۲۶. الیاده، میرچا. پیشین؛ ص ۶۲.

۲۷. همان، ص ۶۴.

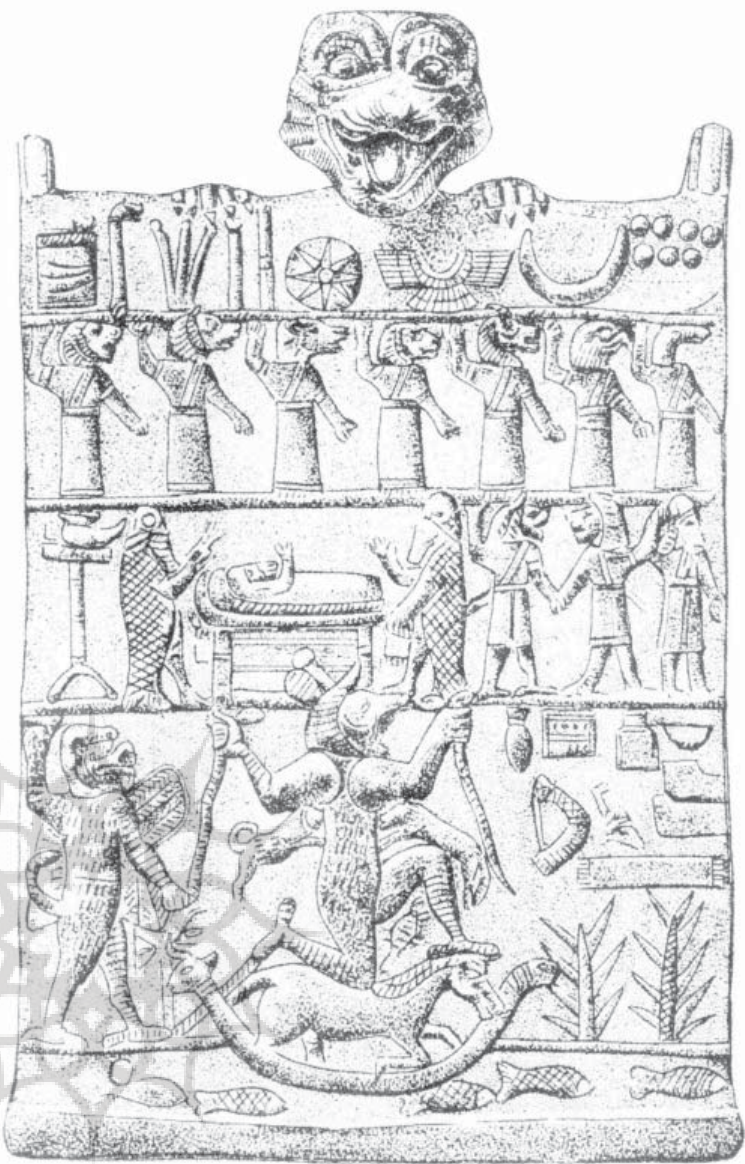
۲۸. همان، همان صفحه.

۲۹.

۳۰. همان.

۳۱. پاریندر، جئوفری (۱۳۷۴). اساطیر آفریقا. ترجمه‌ی باجلان

فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۳۰.



فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۱۲۵.

۱۰. الیاده، میرچا (۱۳۶۲). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه‌ی جلال

ستاری. تهران: انتشارات توس. ص ۶۸.

۱۱. رزنبرگ، دونا (۱۳۷۵). اسطوره‌های خاور دور. ترجمه‌ی مجتبی

عبدالله نژاد. مشهد: انتشارات ترانه. ص ۱۹.

۱۲. کندری، مهران (۱۳۷۲). دین و اسطوره در آمریکای وسطا

(پیش از کلمب). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۱۵۰.

۱۳. توب، کارل (۱۳۷۵). اسطوره‌های آرتک و مایایی. ترجمه‌ی

عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۱۹.

۱۴. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۲۴۳.

۱۵. به حادثه‌ی پایان جهان در دین زرتشتی «تن پسین» یا «فرشکرد» گفته می‌شود.

۱۶. الیاده، میرچا. پیشین؛ ص ۷۳.

۱۷. هینلز، جان (۱۳۶۸). شناخت اساطیر ایران. ترجمه‌ی ژاله‌ی

آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه. ص ۹۷.